

فصلنامه علمی - پژوهشی روانشناسی دانشگاه تبریز

سال پنجم شماره ۱۷ بهار ۱۳۸۹

رابطه‌ی بین دلبستگی به والدین و همسالان با جدایی روان‌شناختی دانشجویان دختر و پسر جدیدالورود

دکتر شهرام واحدی - استادیار روانشناسی تربیتی دانشگاه تبریز
آیت‌اله فتحی - دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تعیین رابطه بین دلبستگی به پدر، مادر و همسالان و جدایی روان‌شناختی دانشجویان جدیدالورود دانشگاه تبریز با روش پیمایشی انجام گرفت. برای این منظور ۲۲۰ دانشجوی کارشناسی ترم اول با روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند و پرسشنامه‌های دلبستگی والدین و همسالان (آرمسدن و گرین برگ، ۱۹۸۷) و پرسشنامه جدایی روان‌شناختی (هافمن، ۱۹۸۴) را تکمیل کردند. برای ارزیابی روابط بین مقیاس‌های فرعی دلبستگی والدین و همسالان (مؤلفه‌ی اعتماد، ارتباط و بیگانگی) و خرده‌مقیاس‌های جدایی روان‌شناختی (استقلال نگرشی، هیجانی، تعارضی و کنشی) از تحلیل همبستگی کانونیک بهره گرفته شد. نتایج تحلیل نشان داد که بعد استقلال هیجانی از مادر و استقلال تعارضی از پدر در بین دانشجویان دختر و پسر به طور معنادار متفاوت است. همچنین بین ارتباط مثبت پدر و جدایی روان‌شناختی دانشجویان دختر و پسر رابطه‌ی مثبتی وجود دارد، اما ارتباط منفی مادر و همسالان با

فقدان استقلال تعارضی والدین و استقلال نگرشی مادر در بین دانشجویان پسر همراه بود. نتایج دیگر حاکی از آن است که در بین دانشجویان دختر، بین اعتماد و بی‌توجهی همسالان، ارتباط مثبت با پدر و اعتماد بالای او از یک طرف و فقدان استقلال تعارضی و کنشی مادر و استقلال نگرشی پدر از سوی دیگر رابطه معناداری مشاهده گردید.

واژگان کلیدی: ابعاد دلبستگی والدین، دلبستگی همسالان، جدایی روان‌شناختی، استقلال روان‌شناختی، دانشجویان جدیدالورود.

نوجوانی دوره‌ی انتقال از وابستگی کودکی به استقلال و مسوولیت‌پذیری بزرگسالی است. در این دوره، نوجوانان با دو مسأله‌ی اساسی درگیر هستند: جدایی - تفرد روان‌شناختی و حل بحران‌های هویتی (مدلین^۱، ۱۹۹۱). فرایند جدایی روان‌شناختی یک تکلیف تحولی طبیعی است که پیامدهای تحولی مهمی را برای نوجوانان و بزرگسالان دارد و برای این که نوجوانان به این جدایی برسند، باید وابستگی خود را نسبت به والدین پایان دهند، در حالی که این قطع وابستگی به والدین نباید به از هم گسستن روابط نزدیک خانوادگی منجر شود. هدف تفرد و جدایی یک استقلال رابطه‌ای است که به وسیله‌ی آن، استقلال و خودگردانی فرد به صورت هشیارانه و ارزشمندانه از سوی والدین و نوجوان تحقق می‌یابد. از این رو، تکلیف تحولی برای این دوره سنی، مدیریت انعطاف‌پذیر جدایی و حفظ روابط و اجتناب از پیامدهای نا مطلوب آن مانند شرمندگی و تنهایی کامل می‌باشد (به نقل از لاپسلی و ادگارتن^۲، ۲۰۰۲).

از آغاز کشف مفهوم جدایی - تفرد در کودکان خردسال، تغییرات دوگانه رفتار کودکان در جهت دستیابی به استقلال رفتاری و تمایز یافتگی تجسمی یا شناختی در چارچوب روابط شدید هیجانی مادر - کودک برجسته شده بود، پس از کشف فرایند دوم

1- Medlin

2- Lapsley & Edgerton

جدایی - تفرّد در خلال نوجوانی، گذر از وابستگی به استقلال به صورت خطی در نظر گرفته شد. هافمن^۱ (۱۹۸۴) با مبنا قرار دادن توصیف‌های ماهلر درباره‌ی جدایی - تفرّد سه سال اول زندگی، سه سطح را در فرایند جدایی در گذر از نوجوانی به جوانی توصیف کرد: سطح شناختی با استقلال نگرشی^۲ (داشتن تصویری یگانه از خود و متفاوت با باورها، ارزش‌ها و بازخوردهای والدین) و سطح رفتاری با استقلال کنشی^۳ (استقلال عمل و اداره‌ی امر شخصی بدون کمک والدین) متمایز می‌شود. اما از آنجا که سطح سوم یعنی قلمرو ارتباط عاطفی کودک خردسال به مادر، قلمرو پیچیده و گسترده‌ای است که می‌تواند هم احساسات مثبت صمیمیت و نزدیکی و هم احساسات تعارضی را منعکس کند، هافمن این سطح را دارای دو زمینه دانست و آنها را با عناوین استقلال هیجانی^۴ (رهایی از نیاز مفرط به تأیید، مجاورت و حمایت هیجانی والدین) و استقلال تعارضی^۵ (رهایی از احساس مفرط گناهکاری، اضطراب، بدگمانی، رنجش و خشم نسبت به والدین)، مشخص کرد. در نظر گرفتن این ابعاد، مسیر پژوهش‌های دو دهه‌ی اخیر را هموار کرد و امکان تعیین اهمیت هر بعد را با توجه به موقعیت‌ها و حوزه‌های مختلف کنش وری روانی و تفاوت‌های جنسی فراهم آورد (نقل از دادستان و بزازیان، حق‌بین و حسن‌زاده توکلی، ۱۳۸۳).

یکی از عوامل مهم که ممکن است بر نحوه‌ی مدیریت تکالیف تحولی این دوره‌ی اثرگذار باشد، تجارب اولیه فرد با والدین و نوع رابطه‌ی عاطفی وی با آنها و همسالان است. روانشناسان بر این باورند که رابطه‌ی والد- فرزند بیش از هر چیزی دیگر رشد مفهوم خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یکی از چارچوب‌های مهم ارزیابی مؤلفه‌های روابط والد- فرزند، نظریه دلبستگی است (اینورث^۶، ۱۹۸۹، بالبی^۷، ۱۹۶۸).

دلبستگی پیوند یا گروه‌های هیجانی پایدار بین دو فرد است که یکی از طرفین

1- Hoffman

3- functional Independence

5- conflictual Independence

7- Bowlby

2- attitudinal Independence

4- emotional Independence

6- Ainsworth

کوشش می‌کند، نزدیکی یا مجاورت با موضوع دلبستگی را حفظ کرده و به گونه‌ای عمل کند تا مطمئن شود که ارتباط ادامه می‌یابد (نقل از خانجانی، ۱۳۸۴) و نظریه‌ی دلبستگی اشکال مختلف رفتار مرتبط با پیوند والد- فرزند را ارزیابی می‌کند. یک مفهوم کلیدی در نظریه‌ی دلبستگی که پیوند ارتباط بین کیفیت روابط دلبستگی کودک و بزرگسال را مطرح می‌سازد، مفهوم «الگوهای عملی درونی»^۱ است (لوپز^۲، ۱۹۹۵). در خلال سال‌های اولیه‌ی رشد، افراد برحسب تجربشان با چهره‌های دلبستگی و تعامل با جهان مادی، الگوهای عملی درونی خود را به وجود می‌آورند. به کمک همین الگوهاست که شخص وقایع را درک و تفسیر کرده، حوادث را پیش‌بینی و طرح‌هایی را بنا می‌کند. بنابراین تجربه دلبستگی اولیه می‌تواند به یک الگوی درونی تبدیل شود و تعیین کند افراد چگونه خود را و انتظارات خود را در روابط آینده با دیگران، در نوجوانی و بعد از آن نظم دهند (آرمسدن و گرین برگ^۳، ۱۹۸۷؛ بارسلومی^۴، ۱۹۹۰؛ بالبی^۵، ۱۹۷۳؛ هازان و شاور^۶، ۱۹۹۴). شخص مورد دلبسته به عنوان حامی و یک پایگاه ایمنی‌بخش^۷ برای فرد عمل می‌کند تا از این طریق بتواند به طور مطمئن در سایر فعالیت‌های زندگی درگیر شود (بارسلومی و تامپسون^۸، ۱۹۹۵). این امر به ویژه در دوره‌های اصلی زندگی حیاتی می‌باشد (کنی و رایس^۹، ۱۹۹۵). برای مثال، اگر نگره‌ی دلبستگی حمایت‌گر آرامش‌بخش باشد، مدل روانکاوی کودک از «دیگری» (مادر) مبین والدی مهربان خواهد بود و مدل روانکاوی کودک از خود بیانگر فردی شایسته‌ی حمایت و مهربانی می‌باشد (بشارت، ۱۳۸۵). برعکس، وقتی منبع ترس می‌شود یا به نیازهای کودک بی‌اعتنایی می‌کند، اعتماد در کودک رشد نمی‌یابد و کودک به هنگام ورود به مدرسه، رفتارهای کنترلی و قهری از خود نشان می‌دهد (گرانیک و پترسون^{۱۰}، ۲۰۰۶؛ سروف^۱ و همکاران، ۲۰۰۵). چنین کودکانی معمولاً

1- internal working models

3- Armsden & Greenberg

5- Hazan & Shaver

7- Bartholomew & Thompson

9- Granic & Patterson

2- Lopez

4- Bartholomew

6- secure base

8- Kenny & Rice

10- Sroufe

به خاطر این گونه رفتارهای شان از سوی همسالان خود طرد می‌شوند و برای جبران و حمایت از رفتارهای قهری خود بیشتر احتمال دارد که دست به تشکیل گروه‌های منحرف بزنند (نقل از وامپلر و داونز^۱، ۲۰۰۹).

اینورث و همکاران (۱۹۷۸) طرحواره سبک‌های دلبستگی (ایمن، دوسوگرا و اجتنابی) را در کودکان مطرح نمودند، که هازن و شیور^۲ (۱۹۸۷) آن را در روابط رومان‌تیک بزرگسالی به کار بردند. بارتولومئو و هورویتز^۳ (۱۹۹۱) یک مدل چهار مقوله‌ای جایگزین در مورد سبک‌های دلبستگی مطرح ساخت که شامل سبک‌های ایمن، آشفته، بی‌اعتنایی، و هراسان می‌باشد، که این سبک‌ها مبتنی بر دو بعد الگوهای درونی شده از خود و دیگران می‌باشد. افراد ایمن الگوهای درونی مثبتی از خود و دیگران دارند و دلبستگی ایمن منجر به اطمینان و اعتماد در فرد می‌شود، در حالی که الگوهای دلبستگی نایمن در افراد این انتظارات را به وجود می‌آورد که دیگران غیرقابل اعتماد و بی‌مسئولیت هستند و همچنین بر این باورند که خودشان افراد نالایق و غیردوست داشتنی هستند.

به عبارت دیگر، سبک‌های دلبستگی در چارچوب روابط نخستین نوزاد - مادر تشکیل می‌شوند و از آن پس تعامل‌های فرد با دیگران از جمله روابط صمیمی وی در بزرگسالی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و سازماندهی می‌کنند. نمودهای دلبستگی بر انتظارات افراد از نزدیکی و جدایی، و ماهیت و کیفیت روابط هیجانی و اجتماعی (در قالب چهار سبک دلبستگی)، تأثیر می‌گذارد. در الگوی دلبستگی ایمن افراد مطمئن هستند که والدین (یا اشکال دلبستگی) قابل دسترس هستند، مسوولیت‌پذیرند، در موقعیت‌های فشارزا یار و یاور هستند و اعتماد و کاوش را تشویق می‌کنند. الگوی دوم الگوی پریشان - مضطرب می‌باشد که در آن افراد نامطمئن‌اند آیا اشکال دلبسته به هنگام

1- Wampler & Downs

2- Hazan & Shaver

3- Bartholomew & Horowitz

نیاز در دسترس یا پاسخ‌دهنده و کمک‌کننده خواهند بود. افرادی که چنین الگوی دلبستگی را تجربه می‌کنند، معمولاً اضطراب جدایی را تجربه می‌کنند و در کشف دنیای بیرونی مضطرب هستند. الگوی سوم الگوی دلبستگی اجتنابی - بی‌اعتنایی است که در آن افراد از نزدیکی تهدیدکننده می‌یابند و می‌کوشند بدون نزدیکی و صمیمیت با دیگران زندگی کنند و اغلب از خودکفایتی هیجانی خود تصورات غلطی دارند. آخرین سبک دلبستگی سبک هراسان می‌باشد که در آن افراد احساس می‌کنند که توسط اشکال دلبسته طرد خواهند شد و صمیمیت خواهی را کنار می‌گذارند (به نقل از لاپسلی و ادگارتن^۱، ۲۰۰۲).

مطالعات اخیر بر اهمیت جدایی روانشناختی در دوره‌ی نوجوانی و جوانی و تأثیر آن بر انتخاب شغل و سازگاری آنان با دانشگاه تأکید می‌کنند. تعدادی از نظریه‌پردازان و محققان نتیجه گرفته‌اند که نوجوانی دوره مهمی است که در این دوره شخص می‌تواند برای خودش یک هویت مستقل به دور از والدین بسازند. جدایی روانشناختی ناقص از والدین با نشانگان روانشناختی پریشانی و مشکلات سازگاری اجتماعی در دانشگاه رابطه دارد (نقل از هارینگ^۲، ۱۹۹۷). بالبی اظهار می‌دارد «تجربه‌ی رابطه‌ی اولیه با والدین، افراد را در طول زندگی تحت تأثیر قرار می‌دهد و مشکلات دلبستگی اولیه می‌تواند تأثیر منفی بر رشد روانشناختی و روابط آینده آنها داشته باشد. فرایند جدایی روانشناختی به وسیله‌ی ایجاد تعادل بین وابستگی به والدین و جدایی کامل از والدین تعریف می‌شود» (باون^۳، ۱۹۸۶). بنابراین برای درک صحیح یافته‌های پژوهشی در این قلمرو، در نظر گرفتن تمایز مفاهیم دلبستگی و وابستگی ضروری است. مفهوم اخیر در قطب متضاد استقلال روانشناختی از والدین قرار دارد، در حالی که رابطه‌ی دلبستگی ایمن با استقلال روانشناختی و جدایی - تفرّد چنین نیست و لازم است که وابستگی و استقلال به عنوان دو قطب متضاد پیوستار فرایند جدایی روانشناختی مورد نظر قرار

1- Lapsley & Edgerton
3- Bowen

2- Haring

گیرند (نقل از فانتی^۱، ۲۰۰۵).

در مقابل رایس^۲ و همکاران (۱۹۹۵) رابطه‌ی معکوسی بین استقلال و دلبستگی ایمن پیدا کرده‌اند، که این یافته بیانگر این است که جدایی روانشناختی ممکن است گسلس و جدایی از والدین را اندازه بگیرد تا این که استقلال سالم را. تفاوت در ترکیبات دلبستگی به والدین و جدایی روانشناختی منجر به تفکر شغلی موفقیت‌آمیز و تعهد شغلی می‌شود (یلوستین، والبریج، فرید لندر و پالادینو^۳، ۱۹۹۱، اُبرین^۴ و همکاران، ۲۰۰۰).

پژوهش‌های اندکی (هافمن، ۱۹۸۴، هافمن و ویس^۵، ۱۹۸۷، وان ول^۶، ۱۹۹۴، مک کوردی^۷ و شرمن^۸، ۱۹۹۷) به بررسی مستقیم تفاوت جدایی روانشناختی از مادر و پدر پرداخته‌اند. اما اکثر پژوهش‌هایی که تعامل پیوندهای والدینی و ابعاد جدایی روانشناختی را به طور متمایز بررسی کرده‌اند. وجود برخی از تمایزها و تفاوت‌ها را حداقل در سطح کمی - بین فرایند جدایی روانشناختی از مادر و پدر پذیرفته‌اند و حد تاثیر این تمایزها را بر متغیرهای دیگر بررسی کرده‌اند (لوپز^۹، ۱۹۹۱، هاوز و مالینکرودت^{۱۰}، ۱۹۹۸، لئوناردی و کیوس اگلو^{۱۱}، ۲۰۰۲).

بسیاری از پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه تفاوت‌های جنسی در قلمرو جدایی روانشناختی بیانگر این است که زنان بیش از مردان به والدین‌شان وابسته‌اند، اما در تعیین نوع یا ابعاد بهینه این وابستگی‌ها یا استقلال‌ها و تاثیر آنها بر کنش‌وری بهنجار دختران و پسران، پژوهشگران هم‌رأی نیستند. برخی به استقلال بیشتر دانشجویان پسر در مؤلفه‌های استقلال کنشی از مادر و استقلال هیجانی از هر دو والد دست یافته‌اند.

1- Fanti
3- Blustein, Walbridge, Friedlander, & Palladino
5- Obrien
7- Hoffman & Weiss
9- Lopez
11- Leonardi & Kioseoglo

2- Rice
4- Van Wel
6- Mac curdi
8- Sherman
10- Havs & Malinckrodet

برخی دیگر بیشتر بودن دلبستگی نگرشی و کنشی زنان در رابطه با مادران‌شان و دلبستگی افزون‌تر آنها به هر دو والد را در مقایسه با مردان خاطر نشان کرده‌اند. گئوزاین و دیگران (۲۰۰۰) نیز به این نتیجه رسیده‌اند که تفاوت بین دو جنس فقط در مؤلفه استقلال هیجانی نسبت به مادر متجلی می‌شود و تنها در این مؤلفه است که نتایج پسران به طور معناداری بالاتر از دختران است. در حالی که در استقلال هیجانی از پدر و استقلال تعارضی از هر دو والد، تفاوت معناداری بین دختران و پسران مشاهده نمی‌شود. هافمن معتقد است جدایی روانشناختی از پدر با جدایی روانشناختی از مادر متفاوت است و این تمایز با توجه به آثار مختلف آن بر سازش یافتگی فردی از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود (نقل از دادستان و همکاران، ۱۳۸۳). مع‌هذا، تعیین سطوح بهینه ابعاد مختلف جدایی روانشناختی در ارتباط با ابعاد دلبستگی با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگ ما ضروری می‌نماید. بنابراین، هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی نقش ابعاد دلبستگی والدین و همسالان در وضعیت جدایی روانشناختی دانشجویان دختر و پسر جدیدالورود بود.

روش

جامعه و نمونه‌ی آماری

جامعه‌ی آماری این پژوهش را دانشجویان جدیدالورود مجرد شهرستانی ساکن در خوابگاه‌های دانشگاه تبریز در سال تحصیلی ۱۳۸۷ تشکیل می‌دهند. روش نمونه‌گیری، به صورت نمونه‌گیری در دسترس بوده است. با استفاده از فرمول تاباکنیک و فیدل^۱ (۱۹۹۶) $N > 50 + 8M$ تعداد ۲۱۹ نفر (۱۰۸ نفر دختر و ۱۱۱ نفر پسر) از بین دانشجویان مقطع کارشناسی ترم اول انتخاب شدند. پرسشنامه‌های دلبستگی و جدایی روانشناختی به صورت انفرادی و گروهی در خوابگاه‌های دانشجویان تکمیل شدند.

1- Tabachnick

۲- تعداد متغیرهای مستقل

ابزارهای اندازه‌گیری

۱) پرسشنامه جدایی روانشناختی^۱: در پژوهش حاضر برای سنجش مؤلفه‌های جدایی روانشناختی از پرسشنامه‌ی جدایی روانشناختی (PSI) هافمن (۱۹۸۴) که شامل ۱۳۸ سؤال است استفاده شد. پرسشنامه‌ی مذکور شامل خرده‌مقیاس‌های جداگانه‌ای است که سازه‌های استقلال کنشی^۲ (FI)، استقلال هیجانی^۳ (EI)، استقلال تعارضی^۴ (CI)، و استقلال نگرشی^۵ (AI) را در رابطه با پدر و مادر می‌سنجد. استقلال نگرشی دارای ۲۸ آیتم می‌باشد که نگرش‌ها، ارزش‌ها و اعتقادات متفاوت دانشجویان از والدین‌شان را ارزیابی می‌کند، مؤلفه استقلال تعارضی با ۵۰ آیتم میزان آزادی شرکت‌کنندگان را از خشم، گناه، تنفر و بی‌اعتمادی والدین‌شان ارزیابی می‌کند، استقلال هیجانی (۳۴ آیتم) اندازه‌ی آزادی شرکت‌کنندگان را از نیاز به تصدیق والدین، نزدیکی به والدین و حمایت هیجانی از والدین را می‌سنجد و استقلال کارکردی با ۲۶ آیتم توانایی شرکت‌کنندگان را مبنی بر این که تا چه اندازه می‌توانند کارهای شخصی و کنشی خودشان را بدون کمک والدین مدیریت کنند اندازه می‌گیرد. نیمی از ۱۳۸ ماده مقیاس (EI=۱۷، FI=۱۳، CI=۲۵ و AI=۱۴) در مقیاس مادر و به همان اندازه در مقیاس پدر قرار گرفتند. دامنه‌ی نمره‌ها در ماده از ۱ تا ۵، حداقل نمره‌ی کلی ۱۳۸ و حداکثر آن ۶۹۰ است. همه‌ی مواد آزمون دارای وزن مساوی هستند. نمره‌های زیرمقیاس‌ها بر اساس مجموع نمره‌های یک فرد در هر مقیاس به دست می‌آید و سپس تفاضل نمره آزمودنی با حداکثر نمره‌ی هر زیرمقیاس تعیین می‌شود. هر چه قدر حاصل نمرات بالاتر باشد، جدایی روانشناختی در زیر مقیاس مذکور بیشتر است.

ضریب آلفا برای ثبات درونی در پژوهش هافمن (۱۹۸۴) بین ۸۴٪ تا ۹۲٪ است. مقادیر آلفای کرونباخ در زیر مقیاس‌های جدایی روانشناختی در پژوهش بزازیان و

1- psychological separation inventory
3- emotional Independence
5- attitudinal Independence

2- functional Independence
4- conflictual Independence

همکاران (۱۳۸۳) بین ۸۴٪ تا ۹۳٪ برآورد گردید، و مبین ثبات درونی پرسشنامه‌ی فارسی همانند پرسشنامه‌ی انگلیسی است. ضرایب همبستگی حاصل از اجرای آزمون - آزمون مجدد با فاصله‌ی دو هفته در این مقیاس‌ها بین ۴۹٪ تا ۹۴٪ در پسران و بین ۷۰٪ تا ۹۶٪ در دختران است که نشان می‌دهد مقیاس جدایی‌روانشناختی خوشه‌ای از اسنادهایی را می‌سنجد که به استثنای استقلال کنشی در مردان، در خلال فاصله زمانی بالنسبه کوتاه، پایدار می‌ماند. محاسبه همبستگی بین زیرمقیاس‌های پدرانه و مادرانه مبین آن است که در مجموع، هر چهار مؤلفه زیرمقیاس‌های مادرانه دارای همبستگی بالایی با مقیاس‌های پدرانه در پسران هستند (هافمن، ۱۹۸۴) و به استثنای زیرمقیاس استقلال هیجانی در دختران، وجود این همبستگی‌ها در نمونه پژوهش بزرگیان و همکاران (۱۳۸۳) نیز تأیید شد. همچنین اعتبار مقیاس جدایی‌روانشناختی و مؤلفه‌های آن در پیش‌بینی سازش یافتگی تحصیلی، هدایت حرفه‌ای و تعهد شغلی، پایبندی مذهبی و جز آن براساس پژوهش‌های متعددی که از آغاز ابداع آن انجام شده اند (مانند هافمن و ویس، ۱۹۸۷، لاپسلی، رایس و شدید^۱، لوپز، ۱۹۹۱، رایس و همکاران، ۱۹۹۰، لوپز و گاور^۲، ۱۹۹۳) محقق شده است.

2) پرسشنامه‌ی ابعاد دلبستگی والدین و همسالان (IPPA)^۳: نسخه‌ی تغییر یافته‌ی پرسشنامه‌ی دلبستگی والدین و همسالان (آرمسدن و گرنبرگ، ۱۹۸۷) از ۷۵ آیتم تشکیل شده است که جنبه‌های عاطفی، شناختی و رفتاری دلبستگی آزمودنی‌ها را نسبت به والدین ارزیابی می‌کند. پرسشنامه‌ی مذکور برای بررسی ابعاد گوناگون دلبستگی که شامل اعتماد متقابل، کیفیت ارتباط و بیگانگی^۱ طراحی شده است (آرمسدن و گرنبرگ، ۱۹۸۷). خرده‌مقیاس اعتماد با ۱۰ آیتم احساس امنیت پاسخگویان در میزان پاسخدهی والدین نسبت به نیازهای هیجانی آنها، بعد ارتباطی با ۹ آیتم کمیت و کیفیت ارتباط کلامی و خرده‌مقیاس بیگانگی با ۶ سؤال احساسات

1- Lapsley, Rice & Shadid
3- inventory of parent and peer attachment

2- Lopez & Gover

بیگانگی (بی‌توجهی) و انزوا را می‌سنجد.

این پرسشنامه نیز مانند پرسشنامه‌ی (PSI) مقیاس‌های جداگانه‌ای را برای پدر، مادر و همسالان تشکیل می‌دهد که نمرات بالا در هر مقیاس نشان‌دهنده‌ی دلبستگی ایمن بیشتر می‌باشد. اعتبار سازه و همگرایی (IPPA) این ابزار از طریق محاسبه همبستگی با سنج‌های مانند تعارض، حمایت و همبستگی خانواده، بهزیستی درونی، رضایت از زندگی، افسردگی/اضطراب، رویدادهای زندگی و... تأیید شده است (آرمسدن و گرنبرگ، ۱۹۸۷). جانتن^۲ (۲۰۰۴) پایایی این پرسشنامه را با استفاده از آلفای کرونباخ ۰/۶۸ تا ۰/۹۱، پایایی آزمون و آزمون مجدد در عرض سه هفته ۰/۹۳ برآورد کردند. میزان پایایی ابزار ترجمه شده در این پژوهش توسط محقق بررسی شد. بعد از تأیید روایی صوری و محتوایی، پایایی درونی پرسشنامه با روش آلفای کرونباخ برای مقیاس‌های دلبستگی مادر، پدر و همسالان به ترتیب $\alpha = 0.85 - 0.83 - 0.86$ به دست آمد.

یافته‌ها

تحلیل همبستگی کانونی رابطه‌ی دو مجموعه متغیرها را در یک گروه بررسی می‌نماید (مولوی، ۱۳۸۶). مجموعه متغیرهای ملاکی را چهار مقیاس جدایی روان‌شناختی (استقلال نگرشی (AI)، استقلال کنشی (FI)، استقلال تعارضی (CI)، استقلال هیجانی (EI) برای پدر و مادر تشکیل می‌داد. متغیرهای مستقل نیز شامل سه مقیاس دلبستگی (اعتماد، ارتباط و بیگانگی (بی‌توجهی)) پدر و مادر و همسالان بود. هر یک از مجموع متغیرها به طور جداگانه برای پدر و مادر و همسالان مورد اندازه‌گیری قرار گرفتند که در مجموع به هشت متغیر ملاکی و نه متغیر پیش‌بین منجر گردید.

جدول (۱) میانگین و انحراف معیار نمرات مولفه‌های جدایی روان‌شناختی را به تفکیک جنسیت نشان می‌دهد. براساس یافته‌های این جدول ملاحظه می‌شود که

1- alienation

2- Jonathan

میانگین نمرات سطح جدایی روان‌شناختی پسران در بعد استقلال تعارضی نسبت به دختران بالاتر است. اما در سایر مؤلفه‌ها این تفاوت‌ها چندان چشمگیر نیست. مهم‌ترین نکته‌ای که براساس این جدول برجسته می‌شود میانگین نمرات مقیاس دلبستگی پدر، مادر و همسالان در گروه دختران نسبت به پسران است.

جدول (1) میانگین و انحراف معیار مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی از والدین به تفکیک جنس

پسر		دختر		جنسیت و شاخص‌های آماری	
میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	مقیاس‌های فرعی	
۸۱/۲۰	۰/۴۶	۸۱/۱۵	۰/۵۹	استقلال نگرشی	
۶۸/۸۸	۰/۵۵	۶۹/۱	۰/۹۴	مؤلفه‌های جدایی	استقلال کنشی
۱۱۶/۹۰	۰/۲۱	۱۱۶/۸۸	۰/۲۴	روان‌شناختی مادر	استقلال تعارضی
۶۳/۴۶	۰/۵	۶۳/۷۴	۰/۷۴		استقلال هیجانی
۸۰/۹۹	۰/۵۹	۸۰/۸۴	۰/۹۴		استقلال نگرشی
۶۸/۸۳	۰/۵۷	۶۸/۷	۰/۹۴	مؤلفه‌های جدایی	استقلال کنشی
۱۱۷/۱۸	۰/۲۱	۱۱۶/۶۱	۰/۹۳	روان‌شناختی پدر	استقلال تعارضی
۵۷/۰۱	۰/۵۹	۵۷/۱۶	۰/۶۹		استقلال هیجانی
۳۶/۰۱	۵/۸۰	۳۷/۰۴	۷/۵۲		اعتماد
۲۴/۳۵	۴/۳۴	۲۵/۲۶	۴/۸۷	دلبستگی مادر	ارتباط
۳۳/۰۹	۳/۶۳	۳۳/۴۸	۷/۴۷		بیگانگی (بی‌توجهی)
۳۲/۵۱	۱۰/۸۲	۳۷/۱۴	۱۳/۴۲		اعتماد
۲۲/۲۷	۴/۹۹	۲۳/۹۵	۶/۹۹	دلبستگی پدر	ارتباط
۳۰/۹۹	۴/۵۹	۳۱/۵۴	۴/۸۴		بیگانگی (بی‌توجهی)
۲۹/۹۷	۵/۹۳	۳۲/۱۶	۷/۵۲		اعتماد
۲۷/۱۵	۵/۴۵	۲۸/۸۷	۵/۸۹	دلبستگی همسالان	ارتباط
۲۹/۴۳	۴/۸۴	۲۹/۹۵	۴/۸۷		بیگانگی (بی‌توجهی)

تحلیل اولیه برای بررسی تفاوت‌های جنسی با استفاده از تحلیل واریانس چندمتغیره انجام شد. نتایج معنی‌داری آماره اثر پیلای (۰/۱۸۹) نشان می‌دهد که اختلاف نمرات

دانشجویان دختر و پسر از لحاظ جدایی روان‌شناختی در سطح احتمال $P = .001$ معنادار است ($F_{8, 211} = 6/15$ و $P = .001$).

با توجه به نتایج جدول (۲) ملاحظه می‌شود ANOVA یک متغیره برای مقادیر استقلال هیجانی و استقلال تعارضی معنی‌دار است ($P < .05$). با توجه به میانگین‌های نمرات دو گروه این تفاوت در استقلال هیجانی از مادر به سود دختران و در استقلال تعارضی از پدر به نفع پسران است.

جدول (۲) نتایج تحلیل واریانس تک متغیری جنسیت در هریک از سطوح مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی پدر و مادر

متغیرهای وابسته	مجموع مجذورات آزادی	درجه	میانگین مجموع مجذورات	F	سطح معناداری
مؤلفه‌های روان‌شناختی مادر					
استقلال نگرشی (AI)	۱	۱	۰/۸۳	۲/۳۸	۰/۱۲۷
استقلال کنشی (FI)	۱	۱	۰/۲۸	۰/۳۶	۰/۵۵
استقلال تعارضی (CI)	۱	۱	۰/۰۳	۰/۳۲	۰/۵۷
استقلال هیجانی (EI)	۱	۱	۱/۱۷	۴/۱۴	*۰/۰۴
مؤلفه‌های روان‌شناختی پدر					
استقلال نگرشی (AI)	۱	۱	۱/۸۸	۲/۱۵	۰/۱۵
استقلال کنشی (FI)	۱	۱	۲/۰۷	۲/۵۵	۰/۱۱
استقلال تعارضی (CI)	۱	۱	۱۳/۵۷	۱۸/۳۶	**۰/۰۰۱
استقلال هیجانی (EI)	۱	۱	۰/۲۸	۰/۷۲	۰/۴

به منظور بررسی رابطه بین جدایی روان‌شناختی و دلبستگی، براساس تحقیقات قبلی و نتیجه پژوهش حاضر، تحلیل همبستگی کانونی برای هر دو گروه دختران و پسران به طور جداگانه انجام شد. برای هرکدام از همبستگی‌های کانونی، چهار عامل

جدایی روان‌شناختی برای پدر و مادر (۸ متغیر) در یک طرف مدل و سه عامل برای دلبستگی پدر، مادر و همسالان (۹ متغیر) در طرف دیگر مدل در نظر گرفته شد. نتایج تحلیل همبستگی کانونی برای دانشجویان پسر در جدول (۳) نشان می‌دهد که سه ریشه کانونی از لحاظ آماری در سطح ۰.۰۵/ معنادار است. ابعاد ۱ تا ۳ همبستگی‌های کانونی به ترتیب ۰.۶۷/، ۰.۵۱/، و ۰.۴۴/ بین مجموعه‌های از متغیرها دارند، در حالی که سایر ابعاد همبستگی بنیادی با وجود مقدار بالایی ۰.۳۰/ از لحاظ آماری معنی‌دار نبودند. ملاک ۰.۳۰/ به عنوان نمره‌ی برش^۱ برای بار گذاری در نظر گرفته شد (تاباکنیک و فیدل، ۲۰۰۱) و بارهای مؤلفه‌های بیش از ۰.۳۰/ جهت شناسایی روابط بین متغیرها بررسی شدند.

جدول (۳) ابعاد همبستگی‌های کانونی مجموعه مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی

دانشجویان پسر از پدر و مادر

ابعاد	مقدار همبستگی	درصد واریانس مشترک	لامبدای ویلکز	F	Df1	Df2	سطح معناداری
۱	۰.۶۷	۴۵	۰.۲۲۴	۲/۲۱	۷۲	۵۷۳/۲۸	۰.۰۰۰
۲	۰.۵۱	۲۶	۰.۴۰۸	۱/۶۵	۵۶	۵۱۱/۵۲	۰.۰۰۳
۳	۰.۴۴	۱۹	۰.۵۵۳	۱/۴۴	۴۲	۴۴۹/۰۴	۰.۰۴۲
۴	۰.۳۵	۱۳	۰.۶۸۷	۱/۲۷	۳۰	۳۸۶	۰.۱۶
۵	۰.۳۰	۸/۸	۰.۷۸۴	۱/۲۳	۲۰	۳۲۲/۶۶	۰.۲۳
۶	۰.۲۸	۷/۶	۰.۸۵۹	۱/۲۷	۱۲	۲۵۹/۵۸	۰.۲۴
۷	۰.۲۱	۴/۵	۰.۹۳۰	۱/۲۲	۶	۱۹۸	۰.۳۰
۸	۰.۱۶	۲/۶	۰.۹۷۳	۱/۳۶	۲	۱۰۰	۰.۲۶

1- cutoff

جدول (4) همبستگی‌های بنیادی مجموعه‌ی مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی دانشجویان پسر از والدین و مجموعه مؤلفه‌های مربوط دلبستگی والدین و همسالان

متغیرها	ابعاد سه گانه		
	3	2	1
دلبستگی مادر	اعتماد	۰/۱۱	-۰/۱۱
	ارتباط	۰/۰۴	-۰/۰۵
	بیگانگی (بی توجهی)	۰/۰۸	۰/۳۵
دلبستگی پدر	اعتماد	۰/۱۷	-۰/۰۷
	ارتباط	۰/۹۱	-۰/۴۵
	بیگانگی (بی توجهی)	۰/۱۹	-۰/۱۶
دلبستگی همسالان	اعتماد	۰/۰۳	-۰/۳۱
	ارتباط	۰/۰۰۹	-۰/۰۷
	بیگانگی (بی توجهی)	۰/۵۰	-۰/۱۸
جدایی روان - شناختی از مادر	استقلال نگرشی	۰/۰۷	-۰/۴۲
	استقلال کنشی	۰/۰۰۸	-۰/۱۸
	استقلال تعارضی	۰/۱۵	-۰/۷۱
	استقلال هیجانی	۰/۳۵	-۰/۳۳
جدایی روان‌شناختی از پدر	استقلال نگرشی	۰/۲۹	-۰/۱۸
	استقلال کنشی	۰/۷۸	-۰/۵۸
	استقلال تعارضی	۰/۰۵	-۰/۴۴
	استقلال هیجانی	۰/۶۷	-۰/۶۲

جدول (۴) ضرایب کانونی استاندارد شده را برای سه بعد اولیه هر دو مجموعه از متغیرها را نشان می‌دهد. برای متغیرهای دلبستگی اولین بعد کانونی به شدت تحت تأثیر ارتباط پدر قرار گرفتند (۰/۹۱-); برای دومین بعد ارتباط مادر (۰/۹۰-). ارتباط پدر (۰/۳۵-). ارتباط همسالان (۰/۶۷-). اعتماد همسالان (۰/۳۲-). در بعد سوم بی‌توجهی مادر (۰/۳۵-). اعتماد پدر (۰/۵-). ارتباط پدر (۰/۴۵-). اعتماد همسالان (۰/۳۱-). ارتباط همسالان (۰/۷-). و بی‌توجهی همسالان (۰/۷۲-). متأثر شدند. برای متغیرهای جدایی روان‌شناختی اولین بعد شامل استقلال هیجانی مادر (۰/۳۵-). استقلال نگرشی مادر (۰/۲۹-). استقلال هیجانی پدر (۰/۶۷-). بود. برای دومین بعد، استقلال نگرشی مادر (۰/۴۲-). استقلال تعارضی مادر (۰/۷۱-). استقلال کنشی پدر (۰/۳۶-). و استقلال تعارضی پدر (۰/۶۴-). متغیرهای غالب بود. همچنین در بعد سوم استقلال نگرشی مادر (۰/۵۶-). استقلال کنشی مادر (۰/۱۸-). استقلال تعارضی مادر (۰/۶۷-). استقلال هیجانی مادر (۰/۳۳-). استقلال تعارضی پدر (۰/۴۴-). و استقلال هیجانی پدر (۰/۶۲-). متغیرهای بارزی بودند.

براساس نتایج تحلیل همبستگی کانونی در جدول (۳) برای اولین ریشه لامبدای ویلکز مساوی ۰/۲۲ و $F = (2/21)$ در سطح ۰/۰۱. معنادار بود. همین طور یافته‌های جدول (۴) نشان می‌دهد که اولین ریشه کانونی برای تغییرات^۱ پیش‌بین از طریق ضرایب ساختاری منفی ارتباط پدر (۸۱٪ واریانس) و برای تغییرات ملاک به واسطه‌ی ضرایب منفی روی استقلال هیجانی مادر (۱۲٪ واریانس) و استقلال نگرشی ۸٪ واریانس) مشخص گردید. دانشجویان پسری که قادر به جدایی روان‌شناختی از حیث نگرش‌ها، ارزش‌ها، باورها از پدر شان و نیاز مفرط نسبت به حمایت و تأیید هیجانی مادر نبودند، ارتباط منفی با پدر خود داشتند. سازه ارتباط در دلبستگی نسبت به والدین بیانگر این است که داشتن ارتباط منفی با پدر در این دوره‌ی سنی ممکن است به جدایی روان‌شناختی آسیب برساند.

1- variate

دومین ریشه کانونیک روی تغییرات پیش‌بین از طریق ضرایب ساختاری مثبت در ارتباط پدر (۱۲٪ واریانس)، اعتماد همسالان (۱۰٪ واریانس) و ضرایب منفی برای ارتباط مادر (۸۱٪ واریانس) از یک طرف، و برای تغییرات ملاک، ضرایب مثبت در استقلال کنشی پدر (۱۲٪ واریانس) و ضرایب منفی برای استقلال نگرشی مادر (۱۸٪ واریانس)، استقلال تعارضی مادر (۵۰٪ واریانس) و استقلال تعارضی پدر (۴۱٪ واریانس) از طرف دیگر مشخص گردید. نتایج به دست آمده بیانگر این است که دانشجویان پسری که در عرصه‌ی عمل و اداره امور شخصی خویش احساس می‌کنند استقلال بیشتری دارند، اما قادر نبودند نگرش‌ها و ارزش‌ها و باورهای متفاوت از مادر داشته باشند و همچنین نمی‌توانند از تعارضات هیجانی والدین خویش رهایی یابند، این دسته از دانشجویان با پدر خود ارتباط مثبت اما با مادر و همسالان رابطه‌ی منفی داشتند و در عین حال از اعتماد بالای همسالان برخوردار بودند. به نظر می‌رسد ترکیبی از اعتماد بالا و نداشتن ارتباط مثبت با همسالان و مادر در مردان موجب می‌شود که آنها در عمل استقلال بیشتری داشته باشند. در عین برخورداری از استقلال عمل با والدین خویش نیز در تعارض باشند.

نتایج تحلیل همبستگی کانونی برای دانشجویان دختر در جدول (۵) نشان می‌دهد که دو ریشه‌ی کانونی از لحاظ آماری در سطح ۰/۰۱، معنادار است. ابعاد ۱ تا ۲ همبستگی‌های کانونی به ترتیب ۰/۷۰ و ۰/۵۸، بین مجموعه‌های از متغیرها دارند، در حالی که ابعاد همبستگی بنیادی ۳ تا ۴ با وجود مقدار بالایی ۰/۳۰، از لحاظ آماری معنی‌دار نبودند. همچنین نتایج تحلیل همبستگی کانونی برای اولین ریشه با توجه به لامبدای ویلکز در سطح ۰/۰۰۱، معنادار بود ($\Lambda = 0.22$, $F = 2.21$, $P < 0.001$).

جدول (5) همبستگی‌های بنیادی مجموعه‌ی مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی دانشجویان دختر از والدین و مجموعه مؤلفه‌های مربوط دلبستگی والدین و همسالان

ابعاد	مقدار همبستگی	درصد واریانس مشترک	لامبدای ویلکز	F	Df1	Df2	سطح معناداری
۱	.۷۰	.۴۸	.۲۲۱۶۹	۲/۲۱	۷۲	۵۶۷/۱۹	.۰۰۱
۲	.۵۸	.۵۸	.۴۲۸۵۹	۱/۵۴	۵۶	۵۰۶/۱۳	.۰۰۹
۳	.۳۶	.۳۶	.۶۵۰۱۳	۱/۰۲	۴۲	۴۴۴/۳۵	.۴۴
۴	.۳۳	.۳۳	.۷۴۶۷۱	.۰۹۶	۳۰	۳۸۲	.۵۲
۵	.۲۸	.۲۷۷	.۸۳۸۰۲	.۸۷	۲۰	۳۱۹/۳۵	.۶۲
۶	.۲۴	.۲۴	.۹۰۷۶۶	.۸۰	۱۲	۲۵۶/۹۳	.۶۵
۷	.۱۷	.۱۷	.۹۶۴۳۶	.۶۰	۶	۱۹۶	.۷۳
۸	.۰۹	.۰۹	.۹۹۱۵۶	.۴۲	۲	۹۹	.۶۶

جدول (۶) ضرایب کانونی استاندارد شده را برای دو بعد اولیه هر دو مجموعه از متغیرها را نشان می‌دهد. برای متغیرهای دلبستگی، اولین بعد کانونی بیگانگی (بی‌توجهی) مادر (۰/۳۰-)، ارتباط پدر (۰/۴۷)، ارتباط همسالان (۰/۳۶-) و بیگانگی (بی‌توجهی) همسالان (۰/۳۰) به طور متوسط تحت تأثیر قرار گرفتند، در بعد دوم اعتماد پدر (۰/۳۱)، ارتباط پدر (۰/۳۶)، اعتماد همسالان (۰/۵۷)، و بیگانگی (بی‌توجهی) همسالان (۰/۶۱-) متأثر شدند. برای متغیرهای جدایی روان‌شناختی اولین بعد شامل استقلال تعارضی مادر (۰/۳۴-)، استقلال تعارضی پدر (۰/۳۲)، استقلال هیجانی پدر (۰/۵۵-) بود. برای دومین بعد، استقلال کنشی مادر (۰/۴۸)، استقلال تعارضی مادر (۰/۴۵)، استقلال هیجانی مادر (۰/۵۸-) و استقلال نگرشی پدر (۰/۵۰) متغیرهای غالب بود.

جدول (6) ابعاد همبستگی‌های کانونی مجموعه مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی دانشجویان دختر از پدر و مادر

مؤلفه‌های دلبستگی مادر	مؤلفه‌های دلبستگی پدر	مؤلفه‌های جدایی روان‌شناختی از	
		مادر	پدر
اعتماد ارتباط بیگانگی	اعتماد ارتباط بیگانگی	استقلال استقلال کنشی	استقلال استقلال کنشی
۱/۰۹	-۱/۰۵	-۱/۰۲	-۱/۰۲
۱/۲۵	-۱/۰۸	-۱/۰۲	-۱/۰۲
۱/۰۵	-۱/۰۴	-۱/۰۵	-۱/۰۵
-۱/۰۸	-۱/۰۸	-۱/۰۵	-۱/۰۵
-۱/۰۵	-۱/۰۸	-۱/۰۵	-۱/۰۵
-۱/۰۸	-۱/۰۸	-۱/۰۵	-۱/۰۵
-۱/۰۸	-۱/۰۸	-۱/۰۵	-۱/۰۵

اولین ریشه‌ی کانونیک در تغییرات پیش‌بین از طریق ضرایب ساختاری منفی روی بی‌توجهی مادر (۹٪ واریانس)، ارتباط پدر (۲۲٪ واریانس)، ارتباط همسالان (۱۳٪ واریانس) و بی‌توجهی همسالان (۹٪ واریانس) و برای تغییرات ملاک به واسطه ضرایب منفی روی استقلال تعارضی مادر (۱۲٪ واریانس) و استقلال تعارضی پدر (۱۰٪ واریانس)، استقلال هیجانی پدر (۳۰٪ واریانس) مشخص گردید. نتایج به دست آمده حاکی از آن است که دانشجویان دختری که با استقلال تعارضی پایین از سوی مادر و استقلال هیجانی پایین از طرف پدر مواجه بودند، اما استقلال تعارضی از پدر تجربه نکردند، این دسته از دانشجویان ارتباطشان با پدر و همسالان منفی بوده و با بی‌توجهی مادر و همسالان نیز روبه‌رو بودند. از این یافته می‌توان چنین استنباط نمود که داشتن ارتباط منفی با پدر و همسالان همراه با بی‌توجهی مادر و همسالان ممکن است مانع شکل‌گیری جدایی روان‌شناختی از حیث احساسات منفی مادر و نه پدر و همین‌طور عدم نیاز مفرط نسبت به حمایت و تأیید هیجانی پدر شود.

دومین ریشه کانونیک روی تغییرات پیش بین از طریق ضرایب ساختاری مثبت در ارتباط پدر (۹٪ واریانس)، اعتماد پدر (۱۳٪ واریانس) و ضرایب منفی برای اعتماد همسالان (۳۲٪ واریانس)، و بی‌توجهی (بیگانگی) همسالان (۳۷٪ واریانس) معلوم گردید و برای تغییرات ملاک، ضرایب مثبت در استقلال کنشی مادر (۲۳٪ واریانس)،

استقلال تعارضی مادر (۲۰٪ واریانس)، استقلال نگرشی پدر (۲۵٪ واریانس)، و ضرایب منفی برای استقلال هیجانی مادر (۲۵٪ واریانس) مشاهده گردید. نتایج بیانگر این است که دانشجویان دختری که توانایی جدا کردن نگرشها و ارزشها و باورهای خود از پدر بودند، و در عرصه عمل استقلال داشته و همین طور قادر به مدیریت امور شخصی خویش نیز بودند و توانستند خودشان را از دست احساسات منفی معطوف به مادر رهایی بخشند، با این وجود، به حمایت و تأیید هیجانی مادر نیاز مفرط داشتند، زمینه چنین استقلال‌ها را، اعتماد بالای پدر همراه با ارتباط مثبت وی، تجربه‌ی عدم اعتماد از سوی همسالان و بی‌توجهی آنان فراهم می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

جوانی دوره‌ی آمادگی شدید برای پذیرش مسوولیت‌های بزرگسالی است. گذر به دوران بزرگسالی با تکمیل یک سری از تکالیف تحولی مشخص می‌شود که شامل انسجام چهار حیطه تحول است که جامعه در ارتباط با رشد تعیین می‌کند یعنی رشد جسمی، روانشناختی، هوشی و فرهنگی - اجتماعی. دو تکلیف عمده این دوره، تفرد - جدایی روانشناختی و حل بحران‌های هویتی است. تفرد - جدایی روانشناختی فرایندی است که جوان به وسیله آن روابط والد - کودک را دوباره حل و فصل می‌کند. رفع بحران هویت شامل ترکیب گذشته و حال است، طوری که جوان خود را در چنین فرایندی دوباره انسجام دهد که به او اجازه دهد که موقعیت خودش را در جامعه پیدا کند. هر دو فرایند بخش اساسی نیاز سازگاری افراد سالم هستند. پژوهش حاضر با هدف تعیین رابطه میان ابعاد دلبستگی و جدایی روانشناختی دانشجویان انجام گرفت. لذا یافته‌های پژوهش حاضر می‌تواند یکی از شواهد تجربی برای این ادعا باشد که دلبستگی والدین و همسالان بر جدایی روانشناختی دانشجویان هر دو جنس (مذکر و مونث) تأثیرگذار است. به عبارت دیگر، یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که بین دلبستگی و جدایی روانشناختی در هر دو جنس (مذکر و مونث) رابطه‌ی معنی‌داری

وجود دارد. تعادل بین جدایی روانشناختی و دلبستگی والدین با نظریه‌های پیشین مطابقت دارد (بالی، ۱۹۷۹). برخلاف فرضیه‌ها، دلبستگی ایمن جدایی روانشناختی را تسهیل نمی‌کند، بلکه بین این دو سازه‌ی یک رابطه‌ی چند بعدی وجود دارد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که بین دختران و پسران از لحاظ جدایی روانشناختی در سطح کلی و از زاویه‌ی استقلال هیجانی از مادر و استقلال تعارضی از پدر تفاوتی مشاهده می‌شود. این تفاوت در استقلال هیجانی از مادر به سود دختران و در استقلال تعارضی از پدر به نفع پسران است. طبق نظر لوی و همکاران (نقل از لاپسلی و ادگرتون، ۲۰۰۲) ظرفیت تفرد به وسیله‌ی بازنمایی‌های والدین به عنوان حمایت‌کننده و پرورش‌دهنده تسهیل می‌شود و برخلاف دلبستگی نا ایمن به والدین، سبک دلبستگی ایمن، جدایی - تفرد فرزندان را ترغیب می‌کند. بنابراین، در این دیدگاه، دلبستگی یک فرایند پویایی است که رشد به واسطه‌ی حمایت هیجانی مورد نیاز برای خودمختاری و ارتباط سالم تسهیل می‌شود. وجه اشتراک نظریه‌های مختلفی مانند نظریه روان تحلیلیگری (بلوس^۱، ۱۹۹۷، ماهر^۲، ۱۹۶۸)، نظریه‌های تحولی (کوهات^۳، ۱۹۷۱)، نظریه‌ی روانی اجتماعی (اریکسون، ۱۹۶۸) و نظریه‌های سیستم‌های خانواده (السن^۴، ۱۹۹۳) در این است که دستیابی به همسازی سالم در خلال فرایند جدایی - تفرد در یک چارچوب زمانی خاص، در هر دو جنس مشابه است. در حالی که فرایند جدایی در دختران و پسران نمونه این پژوهش همسو با بسیاری از پژوهش‌های دو دهه‌ی اخیر، تفاوت معنادار بین دختران و پسران را در قلمرو جدایی روان‌شناختی نشان داد (رایس و همکاران، ۱۹۹۰، کنی و دونالدسن^۵، ۱۹۹۱) و وابستگی هیجانی زیاد دختران را در مقایسه با پسران برجسته کرد (لئوناردی و کیوس اگلو، ۲۰۰۰). پس می‌توان از خود پرسید که علت استقلال جدایی روان‌شناختی در بین دختران دانشجو مطالعه‌ی حاضر به صورت استقلال هیجانی از مادر و در پسران به شکل استقلال تعارضی از پدر چیست؟

1 Blos
3- Kohut
5- Kenny & Donaldsen

2- Mahler
4- Olsen
6- Kenny & Donaldsen

شاید بتوان گفت در دختران، ارتباط با پدر بیشتر از جدایی، هسته اصلی تحول در گستره‌ی زندگی را تشکیل می‌دهد و حس «خود» در زنان پیرامون ایجاد و حفظ نزدیکی‌ها و روابط سازمان می‌یابد (سوری^۱، ۱۹۸۵). یافته‌های پژوهشی نشان دادند که زنان در برقراری روابط شخصی مخصوصاً با اعضای خانواده بیش از مردان عاطفمدار هستند. براین اساس، در جدایی‌ها از نظر عاطفی بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند (نقل از بشارت، فرهادی و گیلانی، ۱۳۸۵). از سوی دیگر، در مردان، نیاز به محبت به مادر و پدر یک متغیر مهمی است، اما گرایش به اثبات استقلال در موقعیت‌های بین شخصی، بار سنگینی را بر آنها تحمیل می‌کند و آنها را وامی‌دارد تا برای رهایی از سلطه والدین به مبارزه دشواری دست زنند و به این طریق استقلال کنشی خود را پیدا کند (سوری، ۱۹۸۵).

یکی دیگر از یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که دانشجویان پسری که قادر به جدایی روان‌شناختی از حیث عاطفی از والدین نبودند، با پدر خود ارتباط منفی داشتند. از سوی دیگر، آن دسته از پسرای که استقلال کنشی بیشتری از خود نشان دادند، اما قادر نبودند نگرش‌ها و ارزش‌ها و باورهای متفاوت از مادر داشته باشند و از تعارضات هیجانی والدین خویش رهایی یابند، اینها با پدر خود ارتباط مثبت اما با مادر و همسالان رابطه‌ی منفی داشتند و در عین حال از اعتماد بالای همسالان برخوردار بودند. در حالی که، بیگانگی زیاد نسبت به مادر و همسالان؛ داشتن ارتباط منفی همسالان و پدر با وجود اعتماد زیاد به همسالان ممکن است به استقلال تعارضی و هیجانی از مادر کمک کند (نه پدر)، اما از لحاظ شناختی به مادر وابسته شود. به نظر می‌رسد ترکیبی از اعتماد بالا نسبت به دوستان، ارتباط مثبت با پدر و نداشتن رابطه‌ی مثبت با همسالان و مادر در پسران موجب می‌شود که آنها در عمل استقلال بیشتر اما با والدین خویش در تعارض باشند. نتایج نشان می‌دهد پدر و مادر در ایجاد تعادل و توازن

1- Surry

بین دلبستگی و جدایی روان‌شناختی نقش مهمی را ایفا می‌کنند. جدایی روانشناختی دانشجویان پسر، با جنبه‌ای از دلبستگی یعنی ارتباط زیاد و مثبت پدر و اعتماد به همسالان رابطه‌ی معناداری داشت. برای مردان حائز اهمیت است که با والدین و همسالان خود ارتباط مثبتی داشته باشند، همچنین ضروری است که استقلال خود را طوری ابراز نماید که در اعتماد پدر خللی ایجاد نشود. در تبیین این یافته می‌توان اشاره نمود که وقتی افراد وارد دانشگاه می‌شوند برای کشف ارزش‌های شخصی خود به دوستان متمرکز شده و به آنها اعتماد می‌کنند. در این دوره، روابط والد-فرزندی تغییر پیدا کرده و فراوانی و مدت زمان تماس با والدین کاهش پیدا می‌کند. تحقیقات قبلی بیانگر این است که در اواخر نوجوانی، دلبستگی به همسالان ممکن است مهم‌تر از دلبستگی والدین باشد (لیبل، کارلو و رافائلی^۱، ۲۰۰۰). چه بسا، نوجوان برای جدایی موفقیت‌آمیز، ممکن است به همسالان خود اعتماد پیدا کند و اعتماد خود را نسبت به والدین کاهش دهد. شاید تعارض برای ایجاد هویت مستقل و موفق ضروری باشد، به شرطی که زمینه‌ساز ارتباط مثبت و فقدان بیگانگی با والدین باشد. زیرا تلاش برای خودمختاری و استقلال از تکالیف تحولی مهم این دوره‌ی سنی است. نوجوانان می‌خواهند خود را به عنوان افراد خودگردان، تثبیت کنند. این به معنی است که برای راهنمایی و تصمیم‌گیری بیشتر به خودشان و کمتر به والدین متکی هستند. مهم‌ترین کاری که نوجوانان برای خودگردانی بیشتر انجام می‌دهند، تغییر جهت دادن از خانواده به سمت همسالان است. با این وجود، روابط والد-فرزندی هنوز هم با اهمیت هستند و به نوجوانان کمک می‌کند که افراد خودمختار و مسوول شوند. زیرا تکلیف نوجوانان فقط جدا شدن از والدین نیست بلکه باید آمیزه‌ای از با هم بودن و استقلال را برقرار کند.

تبیین آخر در مورد یافته فوق بر اساس مفهوم الگوهای فعال درونی درباره‌ی خود و دیگران (بالبی، ۱۹۷۳) است. مفهوم مورد نظر بالبی از الگوهای فعال درونی خود و

1- Laible, Carlo & Raffaelli

دیگران تحول یک سازمان هیجانی درونی از دلبستگی و جستجوگری را به نظر می‌آورد. فرد در حال رشد، از اشخاص مورد دلبستگی به عنوان پایگاه ایمن برای امنیت روان‌شناختی استفاده می‌کند. در همان حال که به دانستن دیدگاه سایر اشخاص از جهان، در مقایسه با دیدگاه‌های خویش دست می‌یازد (گروسمن^۱، ۱۹۹۹). نوجوانان ایمن در مقایسه با نوجوانان ناایمن مضطرب / دوسوگرا و اجتنابگر راحت‌تر می‌توانند با دیگران صمیمی شوند، در حالی که به آن‌ها وابسته‌اند؛ یا در حالی که دیگران به آن‌ها وابسته‌اند، احساس آرامش می‌کنند؛ آن‌ها غالباً در مورد این که ترک شوند یا این که شخصی با آن‌ها خیلی صمیمی شود نگرانی ندارند (مؤمن‌زاده، ۱۳۸۱). افراد دلبسته ایمن طوری رفتار می‌کنند که هماهنگ با این الگوی فعال درونی است که نگاره‌های دلبستگی آنان (والدین نخستین و ثانوی یا سایر حمایت‌کننده‌های نزدیک) در موقع تهدید به قدر کافی، پایا و اثربخش خواهند بود. این افراد حدود ۵۵ تا ۶۵ درصد جمعیت کلی را تشکیل می‌دهند (میکلسون و همکاران، به نقل از ماندرو و هانتور^۲، ۲۰۰۱). هم‌چنین، بشارت (۱۳۷۹) معتقد است که اعتماد به خود و دیگران دو ویژگی اصلی افراد ایمن محسوب می‌شوند. اعتماد به خود به عنوان یکی از مبانی درون روانی فردی که دارای سبک دلبستگی ایمن می‌باشد، وی را در مواجهه سازنده با موقعیت استرس‌زا، موفق می‌سازد. اعتماد فرد به دیگران به عنوان جزء مکمل اعتماد به خود نیز وی را در جلب کمک و مساعدت دیگران یاری می‌رساند. بنابراین سازه اعتماد و ارتباط با والدین و همسالان نقش مؤثری در استقلال روان‌شناختی نوجوانان و جوانان ایفا می‌کند.

یکی دیگر از یافته‌های پژوهش حاضر این است دانشجویان دختری که استقلال نگرشی از پدر، کنشی و تعارضی از مادر داشتند و با این وجود، به حمایت و تأیید هیجانی مادر نیاز مفرط داشتند، زمینه‌ی چنین استقلال‌ها را، اعتماد بالای پدر همراه

1- Grossmann

2- Maunder & hunter

با ارتباط مثبت وی، تجربه عدم اعتماد از سوی همسالان و بی‌توجهی آنان فراهم می‌کند. زیرا تعارض مادر و دختر، به دختر کمک می‌کند تا خود را بشناسد. حتی دخترانی که فوق‌العاده مستقل به نظر می‌رسند، طوری به مادر خود نگاه می‌کنند که گویی آینده‌ی محتمل خود را می‌نگرند. در عین حال، دختران می‌خواهند متفاوت نیز باشند. دختران وقتی گفتار مادرشان را رد می‌کنند یا از رفتار وی انتقاد می‌کنند، نسبت به حدود خود اعتماد کسب می‌کنند. اگر مادر دخترش را به دلیل ابراز تفاوتش تنبیه یا تهدید نماید، خشم او را تشدید می‌کند یا او را به حالت تسلیم درمی‌آورد. به نظر می‌رسد اگر مادران نسبت به مخالفت دخترشان احساس تهدید نکنند، می‌توانند با تفاوت‌های او کنار بیایند (اسنایدرمن و استریپ، ۱۳۸۵).

علاوه براین، دانشجویان دختری که با استقلال تعارضی پایین از سوی مادر و استقلال هیجانی پایین از طرف پدر مواجه بودند، اما استقلال تعارضی از پدر تجربه نکردند، این دسته از دانشجویان ارتباطشان با پدر و همسالان منفی بوده و با بی‌توجهی زیاد نسبت به مادر و همسالان نیز روبه‌رو بودند. نتیجه مذکور به نوعی با نتایج تحقیق دادستان و همکاران (۱۳۸۶) همسویی دارد. در تبیین یافته فوق می‌توان گفت که عدم استقلال فرزندان دختر و وابستگی شدید آنان به پدر می‌تواند متأثر از الگوهای فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی باشد که دختران موقعیت مادر را در خانواده قدری پایین‌تر از موقعیت پدر تصور می‌کنند. به نظر می‌رسد استقلال دختران در خانواده‌های پدرسالاری به صورت رهایی از نیاز مفرط به تأیید، مجاورت و حمایت هیجانی مادر ظاهر می‌یابد. در حالی که پسران از لحاظ عاطفی به پدر و از بعد شناختی به مادر بیشتر وابسته‌اند. استقلال پسران در قالب آزادی از احساس مفرط گناهکاری، اضطراب، بدگمانی، رنجش و خشم نسبت به پدر آشکار می‌شود. پژوهش‌های گلیلگان (به نقل از سانتوس^۱، ۲۰۰۰) نیز نشان داد که دختران، ادراک خود را از واقعیت به شیوه‌ی پسران

1- Santos

سازمان نمی‌دهند. به علت تربیت سنتی، برای دختران معمولاً روابط بین فردی و روابط اجتماعی ارزش دارد. برای پسران کسب استقلال به ویژه استقلال اقتصادی ارزش دارد. از سوی دیگر در تبیین این نتیجه که وجود ارتباط مثبت با پدر به استقلال‌شناختی از پدر، استقلال رفتاری و کنشی از مادر بدون استقلال هیجانی از او منجر می‌گردد. تحقیقات نشان دادند دانشجویان در مرحله انتقال به دانشگاه، احساسات بسیار صمیمی نسبت به مادر خود دارند تا نسبت به پدر خود (هوسلی و مونتمایور¹، ۱۹۹۷). هم‌چنین می‌توان اظهار داشت که رفتار مادرانه تأثیر مستقیم بر واکنش‌های اضطرابی نوزاد دارد، بنابراین ریشه اضطراب کودک را باید در روابط وی با مادر جستجو کرد. اضطراب جدایی دوران کودکی در نظریه‌های رشدی، اختلال‌های اضطرابی بزرگسالان اهمیت بسیاری دارد. برای بیشتر کودکان تصور و حضور در جایی که مادر در آن نیست، با میزانی از اضطراب همراه است، ولی کودک توانایی یا احساس توانایی کنترل و مدیریت آن را دارد. در کودک دارای اختلال اضطراب جدایی به نظر می‌رسد این توانایی یا احساس آن وجود ندارد. از این رو، تنظیم و ابراز هیجان‌ها در رابطه‌ی دلبستگی برای کودک دشوار می‌شود. در این میان سبک دلبستگی مادر و کودک در این موقعیت استرس‌زا رابطه‌ی معنی‌داری با شیوه‌ی مقابله‌ی آن‌ها در رویارویی با این موقعیت‌ها دارد. در رویارویی با اضطراب استرس‌زای تنه‌اماندن (ساختارهای شناختی/عاطفی که بر پایه‌ی تعامل‌های نوزاد با پدر و مادر شکل می‌گیرند) الگوهای فعال درونی کودک بر رفتار و انتظارات وی حاکم می‌گردد (نقل از ذولفقاری مطلق و همکاران، ۱۳۸۷).

نتایج راهبردی این مطالعه این است که یافته‌های به دست آمده اهمیت ارزیابی تعادل بین دلبستگی و جدایی روانشناختی در دانشجویان دانشگاه را مشخص ساخت. روان‌درمانی و خانواده‌درمانی می‌تواند بر روی ارتباط، تعارض و موضوع‌های اعتماد بین والدین و نوجوانان برای پر کردن فرایندهای تفرّد تمرکز کند. مخصوصاً مشاوران

1- Hosley & Montemayor

می‌توانند به تسریع ارتباط مثبت بین نوجوانان و والدین در یک محیط سالمی که به ارتباط منفی با از والدین منجر نشود کمک کنند. همچنین مشاوران می‌توانند در ارتقا و بهبود ارتباط مثبت دانشجویان با والدین به ویژه پدر و تقویت انسجام و همبستگی خانواده و اصلاح مرزهای بین والد و فرزند در شرایط انتقالی، به خانواده‌ها و نوجوانان کمک کنند. دانشجویان دانشگاه در حالت انتقال هستند و ممکن است نیاز به تعادل مجدد بین دلبستگی و جدایی روانشناختی که متفاوت از دوره دبیرستان است، داشته باشند. همین طور دانشجویانی که بیش از حد به والدین‌شان وابسته هستند ممکن است نیاز به ارتباط بیشتری داشته باشند و فرایند تفرد با والدین را طی کنند و به هویت مستقل برسند. از طرف دیگر دانشجویانی که دارای تعارض زیاد و فقدان اعتماد و ارتباط مثبت با پدر و همسالان بیشتر مورد توجه مشاوران دانشگاه‌ها قرار گیرد. مشاوران باید روی ارتباط تمرکز کنند و در عین این که دانشجویان جدایی خود را حفظ کنند بلکه با خانواده‌های‌شان ارتباط منطقی داشته باشند، تا این که از لحاظ هیجانی از خانواده‌های خود جدا باشند.

محدودیت‌های چندی در این تحقیق وجود دارد؛ یکی از این محدودیت‌ها، استفاده از طرح همبستگی می‌باشد، که مطالعه‌ی حاضر را از دست‌یابی به علیت باز داشت. دومین محدودیت، ویژگی خودگزارش‌دهی ابزارهای تحقیق بود که نتایج ادراک شرکت‌کنندگان را از سازه‌های مورد اندازه‌گیری نشان می‌داد. سازه‌های مورد اندازه‌گیری ممکن است تحت تأثیر ارزش‌های فرهنگی فردی و خانوادگی متفاوت قرار گیرند که تحقیقات بعدی باید این سازه‌ها را در زمینه‌های فرهنگی متفاوتی مورد مطالعه قرار دهند. همچنین برای ارزیابی ارتباط بین دلبستگی و جدایی روانشناختی در سنین مختلف، پیشنهاد می‌شود از تحقیقات طولی استفاده شود.

تاریخ دریافت نسخه‌ی اولیه‌ی مقاله: ۸۷/۱۲/۲۴

تاریخ دریافت نسخه‌ی نهایی مقاله: ۸۸/۱۰/۱۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۱/۲۹

References

منابع

- اسناپدرمن، نانسی و استریپ، پگ (۱۳۸۵). کلیدهای شناخت و رفتار با دخترها، ترجمه‌ی اکرم کرمی، تهران: کتاب‌های دانه وابسته به انتشارات صابرین.
- بشارت، محمدعلی (۱۳۷۹). بررسی رابطه‌ی سبک‌های دلبستگی با مشکلات زناشویی در زوجین نابارور، فصلنامه تازه‌های روان‌درمانی، شماره ۱۹ و ۲۰، صص ۵۵-۶۶.
- بشارت، محمدعلی؛ فرهادی، مهران؛ گیلانی، بیژن (۱۳۸۵). بررسی رابطه‌ی سبک‌های دلبستگی و احساس غربت، فصلنامه روانشناسی دانشگاه تبریز، سال اول، شماره ۲ و ۳: ۵۶-۳۳.
- خانجانی، زینب (۱۳۸۴). تحول و آسیب‌شناسی دلبستگی از کودکی تا نوجوانی، تبریز، انتشارات فروزش.
- دادستان، پریخ؛ بزازیان، سعیده؛ حق‌بین، محسن؛ حسن‌زاده‌توکلی، محمدرضا (۱۳۸۳). فصلنامه روانشناسان ایرانی، سال اول، شماره یک، ص ۳.
- ذوالفقاری‌مطلق، مصطفی؛ جزایری، علیرضا؛ خوشابی، کتابون؛ دکترمحمدعلی مظاهری، مسعود کریملو (۱۳۸۷). اثربخشی درمان مبتنی بر دلبستگی بر کاهش علائم اختلال اضطراب جدایی، مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی ایران، سال ۱۴، شماره ۴، ۳۸۰-۳۸۸.
- مولوی، حسین (۱۳۸۶). راهنمای عملی *spss10-14* در علوم رفتاری، اصفهان، انتشارات پویش اندیشه.
- مومن‌زاده، فرید (۱۳۸۱). ارتباط تفکرات غیرمنطقی و الگوهای دلبستگی با سازگاری زناشویی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.
- Ainsworth, M.D.S. (1989). Attachments Beyond Infancy, *American Psychologist*, 44, 709-716.
- Ainsworth, M.D.S., Blehar, M.C., Waters, E., & Wall, S. (1978). Patterns of Attachment: Assessed in the Strange Situation and at Home, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.

- Armsden, G.C., & Greenberg, M.T. (1987). The Inventory of Parent and Peer Attachment: Individual Differences and Their Relationship to Psychological Well-being in Adolescence, *Journal of Youth and Adolescence*, 16, 427-454.
- Bartholomew, K. (1990). Avoidance of Intimacy: An Attachment Perspective, *Journal of Social and Personal Relationships*, 7, 147-178.
- Bartholomew, K., & Horowitz, L.M. (1991). Attachment Styles among Young Adults: A Test of a Four Category, *Journal of Personality and Social Psychology*, 61, 226-244.
- Bartholomew, K., Thompson, J., M. (1995). The Implication of Attachment Theory to Counseling Psychology, *The Counseling Psychologist*, 23, 484-490.
- Blos, P. (1997). *The Adolescent Passage*, International Universal Press.
- Blustein, D.L., Walbridge, M.M., Friedlander, M.L., & Palladino, D.E. (1991). Contributions of Psychological Separation and Parental Attachment to the Career Developmental Process, *Journal of Counseling Psychology*, 38, 39-50.
- Bowen, M. (1986). *Family Therapy in Clinical Practice*, New York: Aronson.
- Bowlby, J. (1968- 1982), *Attachment and Loss: Vol. Attachment*, New York: Basic Book.
- Bowlby, J. (1973). *Attachment and Loss: Vol. 2. Separation: Anxiety and Anger*. New York: Basic Books.
- Bowlby, J. (1979). *The Making and Breaking of Affectional Bonds*, New York: Routledge.
- Erikson, E.H. (1968). *Identity, Youth, and Crisis*, New York: Norton.
- Fanti, K. A. (2005). *The Parent-Adolescent Relationship and College Adjustment Over The Freshman Year*, M.A. Thesis, Georgia State University.

- Geozain, C., Debry, M. & Liesens, V. (2000), Separation from Parents in Late Adolescents: The Same for Boys and Girls, *Journal of Youth and Adolescents*, (1), 79-91.
- Granic, I., & Patterson, G.R. (2006). Toward a Comprehensive Model of Antisocial Development: A Dynamic Systems Approach, *Psychological Review*, 113, 101-131.
- Grossmann, K.E. (1999). Old and New Internal Working Models of Attachment: The Organization of Feelings and Language, *Attachment & Development*. 1(3), 253-256.
- Haring, S.B. (1997). The Relationships among Parent - Adolescent Differentiation, Sex Role Orientation and Identity Development in Late Adolescence and Early Adulthood, *Journal of Adolescence*, 20, 553-565
- Hays, W. & Malinckrodet, B. (1998). Separation- Individuation from Family of Origin and Marital Adjustment of Recently Married Couples. *The American Journal Family Therapy*, 28 (4), 293- 306.
- Hazan, C., & Shaver, P.R. (1994). Attachment as an Organizational Framework for Research on Close Relationships, *Psychological Inquiry*, 5, 1-22.
- Hazen, C., & Shaver, P.R. (1987). Romantic Love Conceptualized as an Attachment Process, *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
- Hoffman, J.A. (1984). Psychological Separation of Late Adolescents from Their Parents, *Journal of Counseling Psychology*, 31, 170-178.
- Hoffman, J.A., & Weiss, B. (1987). Family Dynamics and Presenting Problems in College Students, *Journal of Counseling Psychology*, 34, 157-163.
- Hosley, C.A., & Montemayor, R. (1997). Fathers and Adolescents, In M.E. Lamb (Ed.), *The Role of the Father in Child Development* (3rd ed., pp. 162-178). New York: Wiley.
- Jonathan P.S. (2004). The Relationship Between Attachment to Parents and Psychological Separation in College Students, Copyright American College Personnel Association, Provided by *ProQuest*.

- Kenny, M.E., & Rice, K.G. (1995). Attachment to Parents and Adjustment in Late Adolescent College Students: Current Status, Application and Future Consideration, *The Counseling Psychologist*, 23, 433- 456.
- Kenny, M.E., & Donaldsen, G., A. (1991). Contribution of Parental Attachment and Family Structure to the Social and Psychological Functioning of First Year College Student Development, 31, 39-46.
- Kohut, H. (1971). *The Analysis of Self*, NewYork, International University Press.
- Laible, D.J., Carlo, G., & Raffaelli, M. (2000). The differential Relations of Parent and Peer Attachment to adolescent Adjustment, *Journal of Youth and Adolescence*, 29, 45-59.
- Lapsley, D.K., & Edgerton, J. (2002). Separation Individualization, Adult Attachment Style, and College Adjustment, *Journal of Counseling and Development*, 80, 484-495.
- Lapsley, D.K., Rice, K.G., & Shadid, G.E. (1989). Psychological Separation and Adjustment to College, *Journal of Counseling Psychology*, 36, 286-294.
- Leonardi, A., & Kiosseoglu, G. (2002). The Relationship of Parental Attachment and Psychological Separation to Psychological Functioning of Young Adults, *Journal of Social Psychology*, 140(4), 451- 464.
- Lopez, F. J. (1995). Contemporary Attachment Theory: An Introduction with Implications for Counseling Psychology, *The Counseling Psychologist*, 23, 395-415.
- Lopez, F.G., & Gover, M.R. (1993). Self-report Measures of Parent-Adolescent Attachment and Separation Individuation: A Selective Review, *Journal of Counseling and Development*, 71, 560-569.
- Lopez, F.G. (1991). Patterns of Family Conflict and Their Relation to College Student, *Journal of Counseling and Development*, 71(5), 560-570.
- Mahler, M.S. (1968). *On human Symbiosis and Vicissitudes of NewYork: International University Press.*
- Maunder, R.G. & Hunter, J.J. (2001). Using Attachment Theory to Understand Illness Behavior, *General Hospital Psychiatry*, 23, 177-182.

- McCurdi, S.J. & Scherman, A. (1997). Effect of Family Structure on Adolescent Separation-individuation Process, *Adolescence*, 31(122), 307-320.
- Medlin M., N. (1991). Adolescent Psychological Separation-Individuation and the Identity Formation Process, *ETD Vollection for University of Nebraska-Lincoln*, Paper AAI9133306.
<http://digitalcommons.unl.edu/dissertations/AAI9133306>.
- O'Brien, K.M., Friedman, S.M., Tipton, L.C., & Linn, S.G. (2000). Attachment, Separation and Women's Vocational Development: A Longitudinal Analysis, *Journal of Counseling Psychology*, 47, 301-315.
- Olsen, D.H. (1993), Cricumpele Model of Marital and Family System: Assessing Family Functioning, Inf, Walsh, *Normal family Process*, New York: Guilford.
- Rice, K.G., Cole, D., & Lapsley, D.K. (1990). Separation Individuation, Family Cohesion and Adjustment to College: Measurement Validation and a Test of a Theoretical Model, *Journal of Counseling Psychology*, 37, 195-210.
- Rice, K.G., Fitzgerald, D.P., Whaley, T.J., & Gibbs, C.L. (1995). Cross-sectional and Longitudinal Examination of Attachment, Separation-individuation, and College Student Development, *Journal of Counseling and Development*, 73, 463-474.
- Santos, P.J. (2000). Psychological Separation and Dimensions of Career Indecision in Secondary School Students, *Journal of Vocational Behavior*, 56, 346-362.
- Sroufe, L.A., Egeland, B., Carlson, E.A., & Collins, W.A. (2005). Placing Early Attachment Experiences in Developmental Context: The Minnesota Longitudinal Study, In K.E. Grossmann, K. Grossmann, & E. Waters (Eds.), *Attachment from Infancy to Adulthood: The Major Longitudinal Studies* (Pp. 48-70). New York: Guilford Publications, Inc.
- Surry, J.L. (1985). *Self in Relation: A Theory of Womens Development*, Welsly, MA: Ston Center Working Papers.
- Tabachnick, B.G., & Fidell, L.S. (2001). *Using Multivariate Dtatistics*, 4th edn., NewYork: HarperCollins.

فصلنامه علمی - پژوهشی روانشناسی دانشگاه تبریز }

سال پنجم شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۹ }

Van Wel, F. (1994). I Count My Parents among My Best Friends: Youth Bonds with Parents and Friends in the Netherlands, *Journal of Marriage Family*, 59. 835- 842

Wampler, R.S. & Downs, A.B. (2009). Parent and Peer Attachment in Minority Males at High Risk for Delinquency, *Clinical Social Work Journal*, s10615-009-0239-8.